

امید من ...

۳

به آسمان نگاه می‌کنم...

آن‌گاه که سیاهی شب فرا می‌رسد

و ستاره‌ای می‌درخشد و ناپدید می‌شود

... و تو را سپاس می‌گویم.

تو

که مرا به آغوش طبیعت سرسبز،

به کنار آب‌های روان،

به تماشای کوه‌های سر به فلک کشیده،





ستارگان درخشان

و ماه تابان...

فرا می خوانی

... و به من امید می دهی.

تو

که همیشه با منی؛

مرا

از ناامیدی،

از ترس

و از بدی ها،

در امان می داری.



من

امیدوارم؛

زیرا

تو

ای خدای مهربان

نگه دار و پشتیبان منی؛

دانای رازهای منی

و از اندیشه و راز هر کس با خبری.

تو

به من نیروی شنوایی بخشیدی تا بشنوم

و دیدگانی بخشیدی که راه را از چاه بازشناسم^۱

و اعضای هماهنگ با یک دیگر و در نهایت زیبایی.

این شگفتی‌ها،

ای خدای بزرگ

همواره مرا فرا می‌خوانند

و مرا دعوت می‌کنند...

به تفکر،

به احترام

و به پرستش.



● من می توانم با خدای مهربان خود گفت و گو کنم و به او بگویم...

پروردگارِ ما

تنها بر توانایی تو تکیه می کنیم.

